

جلوه‌هایی از عرفان امام علی (ع)

اثر: دکتر علی مهدی‌زاده

عضو هیئت علمی دانشکده الهیات دانشگاه تهران

(از ص ۵۱۷ تا ۵۲۹)

چکیده:

مقاله حاضر درباره زندگی حضرت علی ۷ و نگرش او به دنیا و آخرت است. از نظر او دنیا بسان آب دهان سگ آلوده و پست است اما می‌بینیم که چگونه رهبری همین دنیای ناپاک را به اجبار برای چهار سال و اندی به دست می‌گیرد و چنان حکم می‌راند که خود ترازویی برای قسط و عدل می‌شود. اما در عین حال که سرگرم رتق و فتق امور مردم است، لحظه‌ای از یاد خدا غافل نمی‌شود و همان امور و کارها را به همراه نیایش و عبادت برای پروردگار به انجام می‌رساند. در این مقاله به چند بعد از زندگی حضرت خواهیم پرداخت.

واژه‌های کلیدی: ولایت، عبادت و زهد، صفات اخلاقی، دنیا و عرفان از نظر علی (ع) خلافت، جنگ و نبرد، مرگ.

مقدمه:

در زندگی علی علیه السلام سیاست آمیخته با دیانت بود. اگر چه از دیدگاه سیاست، عرفان عملی به سختی با آن توان آمیختن را دارد. اما وقتی زندگی حضرت را از نظر می‌گذرانیم می‌بینیم که او چگونه این دو قطب مخالف، یعنی عرفان و سیاست را در هم آمیخته است، بدون آنکه یکی دیگری را نفی کند.

او در صحنه سیاست مرد عمل بود و از گناه و کژی هیچ کس در نمی‌گذشت اما چنان اعمالش آمیخته با عرفان بود که هر عملش نیایشی به درگاه خداوند متعال به حساب می‌آمد. او خلافت را حق خود می‌دانست اگر چه از دید عرفانی کمترین علاقه‌ای به دنیا نداشت ولی از آنجا که معتقد بود علما دست بیعت با خدا سپرده‌اند که هرگز ناظر حق‌کشی نباشند لذا وقتی خلافت به سوی او آمد به ناچار طبق عهدی که در روز الست با پروردگارش بسته بود آن را قبول کرد.

این مقاله نگرشی به دو بُعد زندگی علی علیه السلام است بعد ظاهری و بعد باطنی.

علی علیه السلام در سال ۳۰ عام الفیل در خانه کعبه از پدری به نام عمران بن عبدالمطلب بن هاشم و مادری به نام فاطمه بنت اسد متولد شد. لقبش «ابوتراب» بود، چرا که روزی حضرت رسول وی را خسته و خوابیده بر خاک دیدند. «علی» صیغه مبالغه از علو است با این تفاوت که علو دارای حدود است و علی بدون حد و مرز می‌باشد. هر آن کس که در کسب معالی امور و علوم مختلف و مکارم اخلاق و فهم نکته‌ای ریزسبقت از دیگران گرفته باشد علی نامیده می‌شود (ابن عربی کشف المعنی عن سرالاسماء، ذیل کلمه علی). او بدلیل همنشینی و هم‌خانگی با حضرت رسول اکرم از ۶ سالگی برای اخلاق و رفتار و کسب کمالات الگویی هم چون ایشان داشت.

حدیثی از حضرت رسول منقول است که: «خداوند متعال ارواح را خلق کرد قبل از جسم‌ها به دو هزار سال و به عرش معلق فرمود و آنها را امر فرمود به فرمانبرداری از من و تسلیم برای من و اول کسی که بر من سلام کرد و از مردان، مرا اطاعت کرد

روح علی ابن ابی طالب بود» (مجلسی - ج ۴۰ - ص ۴۲). به این خاطر اتحاد روحی و فکری خارق العاده‌ای بین آن دو وجود داشت. گنجی شافعی نیز به اسناد خود از سلمان ابن عباس نقل می‌کند که آن دو نور واحدی بودند که چهارده هزار سال قبل از آدم به وجود آمدند در حالی که خدا را عبادت می‌نمودند آن نور اول در سلالهٔ آدم قرار داده شد تا به صلب عبدالمطلب رسید پس جزیی از آن علی علیه السلام و جزیی رسول اکرم صلی الله علیه و آله شد (کفایه الطالب، باب ۸۷، ص ۱۷۶). از جمله احادیثی که این امر را تأیید می‌کنند، حدیث معروفی از پیامبر اکرم (ص) است. آنجا که فرمود: «علی منی و انامنه» (سیوطی (۱)، جلد ۲، ص ۱۰۹). شاید بتوان گفت که این نور واحد در واقع همان تعین اول یا عقل اول یا صادر اول یا نور محمدی صلی الله علیه و آله است و به معنی دیگر همان «لوگوس» در مسیحیت و «خورنه» در دین زردتشتی می‌باشد زیرا ماهیت لوگوس و خورنه از نور است. حدیث دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز این امر را اثبات می‌کند «اول ما خلق نوری».

ولایت علی

حضرت رسول اکرم (ص) در حدیثی (بلخی، ص ۴۶) اطاعت از علی را اطاعت از خود و معصیت او را معصیت از خویش می‌داند. از این رو، شاید بتوان گفت ولایت علی علیه السلام آنقدر عمیق است که فقط به اطاعت از نبی اکرم (ص) نیز منتهی نمی‌گردد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده: «...پس هر کس از جن و انس که خداوند می‌خواهد قلبش را پاک گرداند، معرفت ولایت ما را به او شناساند و کسی را که خداوند کوری قلبش را اراده فرمود، از معرفت ما اهل بیت بازش داشت و خداوند با موسی علیه السلام تکلم نفرمود مگر با ولایت علی علیه السلام و عیسی بن مریم اقامهٔ آیه برای عالمیان نفرمود مگر به خضوع برای علی علیه السلام» (مجلسی، جلد ۲۶، ص ۲۹۴). در حدیث دیگری از حضرت رسول آمده که ایشان وقتی در محضر خداوند بودند و به امر او به پایین نگرستند علی علیه السلام را دیدند در حالی که سرش به بالا بود و ایشان را

می‌دید و در این حال خداوند او را وصی پیامبر قرار داد و قبول کرد و زمانی که حضرت ایشان را خبر از این واقعه می‌دهند، حضرت علی علیه السلام ابراز می‌دارند که می‌دانند؛ یعنی هر آنچه را که رسول اکرم (ص) می‌دید او نیز نظاره‌گر بود (همو، جلد ۳۹، ص ۱۵۹).

ولایت علی علیه السلام و درک آن برای آدمی آنقدر سنگین و دشوار است که از حضرت در نهج البلاغه آمده: «لَوْ أَحَبَّتِي جَبَلٌ لَتَهَاقَتْ» (کلمات قصار ۱۱۱) (اگر کوهی مرا دوست بدارد در هم فرو ریزد) (ترجمه دکتر شهیدی ص ۳۷۹). یعنی تحمل محبت و درک ولایت و معرفت علی مقدور کوه نیست زیرا علی بر فطرت توحید متولد شد (خطبه ۵۷).

عبادت و زهد علی علیه السلام

عبادت او الهام بخش عبادات عارفانه در اسلام است. حضرت می‌فرماید: «همانا گروهی خدای را به انگیزه پاداش می‌پرستیدند، این عبادت تجارت پیشگان است، و گروهی او را از ترس می‌پرستند، این عبادت عبادت برده صفتان است و گروهی او را برای آنکه او را سپاسگزاری کرده باشند می‌پرستند، این عبادت آزادگان است». (نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۳۷) و او به صراحت ابراز داشت که خدا را نه به خاطر بیم از کیفر یا طمع بهشت که بدلیل شایسته بودن، پرستش می‌کرد (کلمات قصار ۲۹۰) او عارفی بود که نمی‌خواست حتی عبادت زهاد را در پیش گیرد تا مگر خرید و فروشی انجام شود زیرا عبادت زاهد در دنیا به امید مزد اخروی است. در سفر طولانی وصال به معشوق عارف همه نیروهای خود را به ریاضت و امی دارد و در این هنگام حضرت می‌فرماید: «أَهْ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طَوْلِ السَّفَرِ وَ بَعْدِ الطَّرِيقِ» (کلمات قصار ۷۷) (آه راه طولانی است و سفر بسیار سخت است و زاد و توشه کم دارم) و این سفر به سوی الله است خدایی که تا نبیند پرستش نمی‌کند: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رِيَالِمَ أَرَهُ» (شیخ صدوق، امالی، مجلس ۵۵)، پس سیر به سوی خداست که آه

دارد و حد ندارد. سیر من الله الی الله که تمام شدنی نیست و آن غرق در جمال و جلال الله است (جوادی آملی، ص ۱۶۲). در این راستا با مدد تقوی و ابزار محبت است که سالک الی الله می‌تواند به هدفش نایل آید. از حضرت رسول ﷺ نقل است که فرمودند: «افضل الناس من عشق العباده و عانقها» (کلینی، جلد ۲، باب ۴۲، حدیث ۳) (گرامی‌ترین و بالاترین مردم کسانی هستند که به عبادت عشق بورزند و با عبادت معانقه کنند). از این حدیث بر می‌آید که میان عشق و شوق فرق است زیرا عشق مشکل ساز نیست و شوق به لحاظ ظهور گهگاهش، انسان را در طلب می‌سوزاند و مشکل بر می‌انگیزد و علی‌الیه عاشق بود و عبادتش از سرعشق. حضرت حالاتی را در پس چنین عبادتی متذکر می‌شوند (خطبه ۲۲۰) آن‌گونه که فرشتگان آنان را در میان گرفته و به سکینه قلب رسیده و درهای ملکوت گشوده می‌شود و بوی مغفرت و گذشت الهی استشمام می‌شود و پس رفتن پرده‌های تاریک گناه احساس می‌گردد. از این رو توصیه و سفارش بسیار به نماز می‌کنند (خطبه ۱۹۹). از امام صادق علیه السلام نقل است هرگاه علی علیه السلام وضو می‌گرفت و به نماز بر می‌خواست می‌گفت روبه سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفرید و رنگش تغییر می‌کرد به طوری که در چهره‌اش پیدا بود (ابن طاووس، ص ۱۰۱، ۱۶۱) او بسان بنایی استوار یا ستونی راست تکان نمی‌خورد گاهی در حال رکوع یا سجده (از فرط آرامی) پرنده بر پشت آن حضرت فرود می‌آمد (ابی حنیفه التیمی، جلد ۱، ص ۱۵۹).

او در عین حال که از دنیا فارغ و محو معشوق است برون کشیدن تیر را درک نمی‌کند، در رکوع نیز از سائلی که تمنای درهمی می‌کند آگاه است. و انگشتی خویش را بدو می‌دهد (مانده ۵۵؛ رک. طباطبائی جلد ۳۰، ص ۳۱). در واقع این توجه نیز خود گونه‌ای از فنای در معشوق است؛ مقامی که خداوند از میان دستان او عمل می‌کند و او وسیله‌ای برای فیض می‌گردد. از حضرت رسول ﷺ نقل است که: «خداوند می‌فرماید هیچ بنده‌ای با وسیله‌ای که نزد من محبوب‌تر باشد از آنچه بر او واجب کرده‌ام، به من نزدیک نشده همانا او با نماز نافله به من نزدیک شود تا آنجا که او را

دوست بدارم و چون دوستش بدارم، گوش او شوم که با آن بشنود و چشم او شوم که با آن ببیند و زبان او شوم که با آن سخن گوید و دست او شوم که با آن ضربه زند. اگر مرا بخواند جوابش دهم و اگر از من خواهشی کند به او بدهم». (کلینی، اصول کافی). حضرت علی علیه السلام مصداق کامل آیه «رجالٌ لاتلهیم تجاره و لابیع عن ذکر اللّٰه» (کسانی که تجارت و معامله آنان را از ذکر خدا فارغ نمی‌کند) (نور ۳۷). او در هر حال و شرایط به هنگام دوختن کفش یا کندن چاه و یا ملاقات یتیمان و انجام امور سیاسی و... از ذکر خدا غافل نبود. در نماز واجب محو می‌شد و در نافله دستان خدا و در جامعه زبان خالق خویش می‌گردید.

حضرت علی علیه السلام در حالی که از مقام خویش به حق آگاه بود و به مردم می‌گفت: «از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین می‌دانم» (خطبه ۱۹۰). ولی باز هم نفس خود را ریاضت می‌داد و به کمی نان و نمک بسنده می‌کرد و از لباس تن دو تا نداشت تا یکی را شسته و دیگری را بر تن نماید (نامه ۴۵) و با این مقام هنوز هم پارسایی و تقوی را در نهفتن آن می‌داند و می‌گوید افضل الزهد اخفاء الزهد (کلمات قصار ۲۸).

او معتقد بود که با پرهیزگاری می‌توان ریشه خطاها را برکند ولی با یقین می‌توان به درجه بلند رسید (خطبه ۱۵۷) و یکی از صفات پرهیزکاران را فرو خوردن خشم می‌دانست و خود مصداق کامل آن بود. زمانی که در جنگ خندق عمرو بن عبدود به روی ایشان آب دهان می‌ریخت او اندکی صبر کرده و ضربه آخر را وارد نیاورد تا خشمش از آن عمل فرو نشست و سپس از سر عشق به خداوند او را از پای در آورد. در جنگ خیبر نیز در حالی که جیره غذایی روزی دو خرما بود ایشان به خدا قسم می‌خوردند که درب خیبر را با قدرت جسمانی و با تحرکات غذایی بر نکند و لیکن با قدرت ملکوتی تأیید شد و با جان نورانی که از نور آفریدگارش دریافت کرد از جا کند (مجلسی، جلد ۴۰، ص ۳۲۳).

او از آنچنان جایگاهی نزد پروردگار برخوردار بود که حتی ملائک نیز حکمیت او

را قبول داشتند. روزی عبدالله بن مسعود نزد حضرت فاطمه علیها السلام می‌رود و از همسرشان سؤال می‌کند. ایشان می‌فرمایند «جبرئیل او را به آسمان برده است. می‌پرسد در چه چیزی و چگونه؟ فرمودند: «عده‌ای از ملائک درباره امری، حکمی را از انسانها درخواست کردند خداوند به آنها فرمود که اختیار کنید و انتخاب نمایید و آنها هم علی علیه السلام را اختیار کردند (مجلسی، ج ۳۹، ص ۱۵۰).

کسی که در سیر و سلوک عرفانی به مقام قرب خداوند می‌رسد و اسم علی در او مظهریت می‌یابد باید کراماتی، هر چند در تقیه از او سرزند. گویند طفلی بر سر ناودان شده بود و مادر از بیم افتادن او فریاد می‌زد و با اشارت حضرت، مادر با توسل به جاذبه جنسیت موجب شد تا وجود طفلی دیگر در آن سوی بام کودک را از کناره بام و از خطر سقوط برهاند و این موضوع داستان بسیار زیبایی است که مولانا در مثنوی خویش نقل کرده است:

یک زنی آمد به پیش مرتضی گفت شد بر ناودان طفلی مرا

(ابیات ۲۹۵۹ به بعد)

و این چیزی نیست جز تسخیر ذهن طفل. حتی او بر آینده و گذشته خویش قبل از تجلی در این عالم مطلع و به خوبی می‌دانست که اساسش با نور محمدی ریخته شده است. نقل است از امام صادق علیه السلام (مجلسی، جلد ۳، ص ۱۳۲) مردی سه بار به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «به خدا قسم من شما را دوست می‌دارم». علی فرمود: «به خدا سوگند تو مرا دوست نداری!» مرد عصبانی شد و گفت: به خدا قسم از دل من خبر نداری؟ علی فرمود: «نه، اما خداوند دو هزار سال پیش از آفریدن کالبدها ارواح را بیافرید و من روح تو را در میان آنها ندیدم».

صفات اخلاقی و عرفانی حضرت علی علیه السلام

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «قسم به خدا که علی خوراکش بسان خوراک بندگان بود، و اگر دو لباس می‌خرید بهتر را به غلامش می‌داد و دیگری را

خود می پوشید اگر آستین آن بلند بود (کنایه از لباس متکبران) آن را قطع می کرد و اگر دامنش می کشید آن را کوتاه می کرد» حدیث دیگری حکایت از بخشش آنچه در اختیار داشت می کند آن هنگام که چهار درهم به دست آورد یکی را صبح و یکی را شب و یکی را پنهان و یکی را آشکار انفاق کرد. (سیوطی (۲)، ۱۰۰ و نیز رج. خطبه ۱۵۲).

در حالی که او خود نان جو و روغن زیت و سرکه می خورد به بیچارگان نان گندم و گوشت می داد و از فرط صدقه زیاد، گاه خود به سختی می افتاد و می گفت: (والله اگر بدانم که خدای متعال از من قرصی نان را قبول نموده بس می کردم ولیکن به خدا سوگند نمی دانم که او از من چیزی را قبول کرده یا نه) (مجلسی، جلد ۴۱، ص ۱۳۸).

با مردم گشاده رو بود و از خشم پرهیز می کرد زیرا آن را نشانه سبک سری و پیروی از شیطان می دانست (رک. خطبه ۷۶) جواب درستی مردم را به نرمی می داد چون معتقد بود به زودی نرم خواهند شد (رک. نامه ۳۱) و شتابی برای آشکار کردن عیب دیگران نشان نمی داد چون معتقد بود که شاید خدا بر آنان ببخشاید پس از گناه خویش نباید ایمن بود (خطبه ۱۴۰) او معتقد بود که صبر برای آدمی بسان سر برای تن است، و تن بی سر را سودی نیست و همچنین ایمان بدون شکیبایی (کلمات قصار، ۳۴۹).

دنیا از دیدگاه حضرت علی علیه السلام

آنقدر دنیا در نظر او پست بود که می گفت تا زمانی که انسان آن را رها نکند به چیزی ماندگار دست نمی یابد (کلمات قصار ۳۸۵) و معتقد بود به محض پشت سر گذاشتن دنیای ماده، دیگر در هیچ یک از عوالم از ملکوت گرفته تا جبروت، معصیت خداوند وجود ندارد. و دنیا را بسان کفش کن جهان هستی می دانست (رک. کلمات قصار ۳۶۷). او دنیا را دشمن آخرت می دید که دو راه مخالف یکدیگر را دارند که دل بسته به هر یک آن دیگر را دشمن می دارد (کلمات قصار ۱۰۲) و هر نعمتی از آن به قیمت از دست دادن دیگری تمام می شود (خطبه ۱۴۵) پس به میانه باید عادت

کرد و از زیاده‌روی پرهیز نمود (نامه ۲۱) نابینا برای دنیا توشه فراهم می‌آورد بینا از دنیا توشه برمی‌گیرد (خطبه ۱۳۳) او به خوبی می‌دانست که هدف از آمدن به دنیا تنها آزمایش بندگان خداست تا بر کردارهای خود پیشی گیرند و در خانه خدا با همسایگان خدا باشند (خطبه ۱۸۳).

اما در عین این که به حداقل از دنیا اکتفا می‌کرد ولی چنین روشی را برای دیگر مسلمانان نمی‌پسندید بلکه آنان را به میانه‌روی دعوت می‌کرد. نه افراط را پسندیده می‌دانست و نه تفریط و یا تفریط کار را دشمن خویش می‌دانست که شیطان سرگشته‌اش کرده است (خطبه ۲۰۹).

علی علیه السلام و خلافت

این سؤال پیش می‌آید که اگر علی علیه السلام به دنیا بی‌توجه بود، پس چرا خود را از هر کس دیگر نسبت به خلافت محق و شایسته‌تر می‌دانست و برای رسیدن به مقام رهبری تلاش می‌کرد و خطبه بلند شش‌شقیه را ایراد می‌کرد. حتی خلیفه اول به هنگام رحلت نیز ضعف حضرت را در حرصی می‌دانست که به خلافت داشت. ولی مولانا در اشعار زیبایش این خرده را رد کرده است و می‌گوید:

آنکه او تن را بدین سان پی‌کند
حرص سیری و خلافت کی کند

(۳۹۴۵/۱)

او خلافت را یک مقام نمی‌دانست بلکه اداء وظیفه شرعی و تحقق مسؤلیت و تعهدی می‌دانست که به خدای سبحان داده بود. در خطبه شش‌شقیه می‌فرماید: «چون من عالم هستم و عالم تعهد سپرده است پس من این سمت را می‌پذیرم...» در حقیقت خداوند از عالمان تعهد گرفته که علی رغم ترس و یا بی میلی در برابر ظلم و فقر محرومان ساکت ننشینند و گردن به امر خداوند دهند. در نامه به مالک اشتر چنین می‌فرماید: «تو که عازم هستی اگر به این خیال خام حرکت کرده‌ای که

منصب و مقامی را بگیری بدا به حال تو، اما اگر مقام به استقبال تو آمده و تو آماده‌ای که برابر آن مقام به وظیفه عمل کنی خوشا به حال تو».

در دوره خلافت ۴ ساله خود، بر خلاف دیگر حکام به قدری رعایت حق مردم و حقوق بیت‌المال را می‌کرد، که در مواقع اضطراری هم به اهل بیت خود اجازه حتی قرض گرفتن از خزانه بیت‌المال مردم را نمی‌داد، چه رسد به استفاده از آن و در مقابل عقیل که از سختی روزگار شکایت می‌کرد مقداری آتش را کف دستش می‌گذاشت و می‌گفت: «نوحه گران به مانند گریستن مادر به داغ فرزند بر تو بگریند، از آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته و مرا به آتشی می‌کشانی که خدای جبارش به خشم گذاخته؟» (خطبه ۲۲۴). او هرگونه رشوه را در امر خلافت گناه می‌دانست حتی اگر ظرفی غذا باشد. در جواب کسی که شب هنگام ظرف غذا برایش آورد گفت: «به خدا قسم هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمانهاست به من دهند، تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه‌ای به ناروا برابیم، چنین نخواهم کرد» (خطبه ۲۲۴).

حضرت علی و نبرد

او هم خلیفه بود و از صلابت قلب برخوردار و هم برخوردار از چنان رقت قلبی که با یتیمان هم صدا می‌شد و با مستمندان می‌گریست و بر دشمن خویش ترحم می‌کرد اما در عین حال به هنگام جنگ، تن به کشتن دشمنان دین می‌داد و بر مجازات مجرمین ذره‌ای تردید و شک به دل راه نمی‌داد. او آیه «لباس التقوی ذلک خیر» (اعراف آیه ۲۶) را چنین تفسیر می‌کرد که منظور از لباس تقوی زره و سپر و شمشیر و نیزه و تیر است و... یعنی بین مناجات و جنگ اختلافی نیست. این آیه به همراه آیه دیگر «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله» (حج آیه ۴۰) نشان می‌دهد که دفاع را برای حفظ مراکز عرفان به ما معرفی می‌کند (رک. جوادی آملی، ص ۱۲۷) و در واقع بین حماسه

صحنه سیاست و ستم ستیزی و بین عرفان ناب هماهنگی کامل خواهد بود. چون عارف همواره دست از مبارزه در راه دین بر نمی‌دارد زیرا رحمت و فیضی خاص در آن نهفته که مشهود عوام نیست (همان ص ۳۷) عارف راستین هرگز ترسو نیست همانطور که شجاع حقیقی غیر عارف نیست. اگر شجاعی اهل معرفت نیست، شجاعت او تهور است نه شجاعت؛ عارف منزوی از دنیا است و نه از مردم، پس جلوی ظلم را می‌گرفت و علیه آن قیام می‌نمود. آیه صریح قرآن (عمران ۱۴۶) نیز اعلام می‌دارد که چقدر از انبیاء کشته شدند و کشتند. در واقع کمتر پیامبری است که مبتلا به جنگ نشده باشد. زیرا لازمه اصلاح جامعه چنین است که قدرت را از زورمندان گرفته و به اهلش سپارند کسی می‌تواند اهل جنگ و نبرد واقعی باشد که اهل معرفت باشد و از مرگ نترسد چون آن را زندگی تازه‌ای می‌داند اگر چه او خوب می‌داند که این حکم خداست تا آنجا که میسر است باید در مسایل حقوقی، تعادل و گذشت وجود داشته باشد اما وقتی آسیب دین و احکام الهی پیش می‌آید آن وقت جای هیچ‌گونه رأفتی نیست (مائده ۲ و روم ۲۱ و حجرات ۱۰). در واقع عارف سخن از غنائم جنگی به میان نمی‌آورد بلکه می‌جنگد تا آزاد کند و آزاد شود چون یک عبادت است.

اگر به مناجاتهای ائمه علیهم‌السلام توجه کنیم می‌بینیم که همان سخنانی است که در میدانهای جنگ نیز ابراز می‌داشتند. زمزمه‌ها و سخنان علی علیه‌السلام قبل و بعد از خلافت و جنگ یکسان بود. انسان کامل باید هم مظهر انعطاف باشد و هم مظهر خشم مقدس. آنان مصداق «یخسونه ولایخسونه احداً الا الله» (احزاب ۳۹) هستند زمزمه‌شان ترس از خداست و مبارزه‌شان به سبب نترسیدن از غیر خداست و این نشانه موحد است (رک. جوادی آملی، ص ۶۲). همانطور که رحمت خدا بر غضبش سبقت دارد، آنان نیز جنگشان برای اهداف مادی نیست که غضب بر رحمت غلبه داشته باشد و آن هنگام که قاهرانه رفتار می‌کنند در حقیقت رحمت را اعمال می‌نمایند. خشم و غضب عارف بر خلاف غیر عارف، تعدیل شده است و قتالش

چهره رحمت الهی دارد. «ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب» (انفال ۲۴)
مولوی در باب کشتن عمر بن عبدود می‌گوید:

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم بنده حقم نه مامور تنم
چون خدو انداختی در روی من نفس جنبید و تبه شد خوی من

(۳۷۸۷/۱)

در حقیقت هدفش تحقق کلمه الله هی العلیا و کلمه الظالمین هی السفلی است. اعضاء و جوارح علی علیه السلام به هنگام جنگ از آن خداوند بود و عامل او. در جنگ احزاب حضرت رسول فرمودند: «ضربة علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین». به همین سبب بود که به صراحت اقرار نمود «مردان الهی چیزی را می‌بینند که دیگران نمی‌بینند و چیزی را می‌شنوند که دیگران نمی‌شنوند». (خطبه ۲۲۲) همین خصوصیت است که در صحنه جنگ سبب می‌گردد، تا برخی را به قتل رساند و برخی را به دلایلی رها سازد (رک. کلمات قصار ۱۱ و ۲۴۷).

مرگ و عرفان علی علیه السلام

حضرت علی (ع) می‌فرمود: «چه نزدیک است زنده به مرده بخاطر پیوستن بدان و چه دور است مرده از زنده به خاطر بریدن وی از آن» (خطبه ۱۱۴) و می‌گفت میان شما تا بهشت یا دوزخ جز رسیدن مرگ نیست، پس هرچه بیشتر حسنات کسب کنید (خطبه ۶۴) و بخاطر همین دید فراترش بود که با وجود آنکه می‌دانست ابن ملجم قاتل وی خواهد بود در صدد قتلش بر نمی‌آمد.

من چنان مردم که بر خونی خویش نوش لطف من نشد در قهر نیش
(۳۸۴۴/۱)

او چنان برسبیل الهی رفت و قسط و عدل را با ترازوی الهی سنجید که خود ترازو شد. آن هنگام که مقداری شیر برایش آوردند کمی میل کرد و فرمود: «به ابن ملجم هم از شیر بدهید و به او صدمه و آزار نرسانید. اگر زنده ماندم که خود دانم با

او چه معامله‌ای انجام دهم و اگر هم از دنیا رفتم یک ضربه شمشیر بر او بزنید زیرا او یک ضربه بیشتر بر من نزده است». در آخرین لحظه هم بسان خداوند، رحمتش بر غضبش پیشی گرفت.

نتیجه

در خاتمه باید متذکر شد که تشخیص مقام و عرفان علی عليه السلام کاری بس مشکل است. عده‌ای آنچنان درباره او به تباهی افتاده‌اند که معاذالله تکفیر کردند و عده‌ای هم به این طرف سقوط کرده و به تألیه افتادند و گفتند: «علی اله است». برای گروه دوم تشخیص این که علی خلیفه الله و انسان کامل است مشکل می‌نمود لذا به غلط او را اله دانستند. اما مسلمان پیرو راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام به خوبی از این حقیقت آگاه است که او نیز مانند پسر عمش یک انسان بود. انسانی که توانست بر نفس اماره خود غلبه کرده و عصمتش را به جایگاه رفیع خلیفه اللهی سوق دهد.

منابع:

- ۱- ابن حنیفه التیمی، دعائم الاسلام، مصر ۱۳۸۳
- ۲- ابن طاووس، فلاح السائل، قم، بی تا.
- ۳- ابن عربی، کشف المعنی عن سرالاسما الحسنی، تحقیق دکتر پابلونیتو، نشر نوید قم ۱۳۷۷.
- ۴- بلخی، شیخ سلمان ینابیع الموده، دارالاسوه ۱۴۱۶ تهران
- ۵- جوادی آملی، عرفان و حماسه، چاپ اول،
- ۶- سیوطی (۱)، جامع الصغیر جلد ۲ دارالفکر، بیروت، بی تا.
- ۷- سیوطی (۲)، الدر المنثور
- ۸- صدوق، امالی، بیروت ۱۴۰۰ ه. ق.
- ۹- صدوق، توحید، تحقیق سید هاشم تهرانی، قم ۱۳۹۸
- ۱۰- طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه فارسی
- ۱۱- کلینی، اصول کافی
- ۱۲- گنجی شافعی، کفایة الطالب، چاپ نجف، افست تهران، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ۱۳- مجلسی، بحار الانوار، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.